

توراتان

توراتان، عنکبوت کوچک از یک تار بلندش آویزان شد و تاب خورد. تند و تندتر. از این طرف به آن طرف.

این طرف، مورچه‌ها دانه جمع می‌کردند. آن طرف، زنبورها شهد گل‌ها را برمی‌داشتند.

این طرف گفت: «یک خبر مهم!» آن طرف گفت: «یک خبر مهم!»

این طرف گفت: «زنبورها می‌خوان دونه‌ها رو به زور بگیرن!»

آن طرف گفت: «مورچه‌ها می‌خوان عسل‌هاتون رو ببرن!»

مورچه‌ها و زنبورها عصبانی شدند. توراتان خندید و با خودش گفت: «چه باحال!»

مورچه‌ها و زنبورها با عجله راه افتادند. خیلی زود به هم رسیدند.

مورچه‌ها با اخم گفتند: چرا می‌خواین «دونه‌های ما رو به زور بگیرین؟»

زنبورها با نیش‌های آماده گفتند: «نمی‌گذاریم عسل‌هامون رو ببرین!»

مورچه‌ها با تعجب گفتند: «ما که عسل نمی‌خوریم!» زنبورها هم گفتند: «ما هم که دانه

نمی‌خوریم!» یک‌هو با هم گفتند: «آهان!»

توراتان از ترس دور خودش تار بافت.

آن قدر زیاد که توی آن‌ها گیرکرد و با گریه گفت: «ب... ب... ببخشید من فقط حوصله ام سر رفته بود.»

زنبورها و مورچه‌ها کمی فکر کردند و گفتند: «به یک شرط نجات می‌دهیم.»

از امروز هر وقت حوصله‌ات سررفت، تار بزن و آواز بخوان.

از آن به بعد صدای تار و آواز توراتان همه جا شنیده می‌شد.

هم این طرف، هم آن طرف.

